

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# كسوف

مجموعه اشعار

دفتر سوم

حسين خوش نظر ( حزين )



خانه ها تاریک است

چه کسی دیوار را کرد بلند

شایدم ، دیگر دیواری نیست

شایدم ، کوه کشیده شده جای دیوار

من نمی دانم چیست

نور کم بود ، دگر نوری نیست

با فریب زشتی ، نور را دزدیدند

ما همه تشنه ء نوشیدن نور

بود نوری و شاید کم رنگ

بود لبخند به لبهای زیاد

بود بوسیدن یاران قدیم

روز های نوروز

در تمام ایام

اگرم نحسی بود

روز های سیزده ، در می شد

چه شده ؟

ما همه بیگانه شدیم !

نه دلی هست ، نه دلداری هست

نه کلامی ز حقیقت پیدا

نه نگاهی که دگر مهر بپاچد به زمین

سبزه ها ، رنگ علفهای جویده شده اند

رنگ آن ، بستر آبی پر از ابر سفید

رنگ غمگینی پائیز زمستان زده شد

چه شده؟

نحسی سیزده هر روزه شده

نگرانی گل هر با غچه در منزل هاست

و میان هر چار دیواری

همه بیگانه تر از دیروزاند

نه امیدی به طلوع خورشید

نه دگر دیدن ماهی زیبا

نه دگر خنده زیبا به میان لبها



کسی دیگر نمی خندد

کسی دیگر نمی خندد

به روی لب گل خنده نمی بینم

و بر پیشانی هر مرد آزادی

دگر نوری ز شادابی نمی بینم

تبسم های شیرین زمانی دور

میان قصه های کودکان رفته

زمانی زندگانی رنگ و بوئی داشت

زمانی ، نو جوانی و جوانی  
طعم شیرین بهاری داشت  
کنون در سرزمین غربت دلها  
هزاران خیمهء تاریک روئیده  
و بر هر تک درخت سرزمین ما  
که روزی دانه های ترش و شیرین داشت  
هزاران دانه تلخینه روئیده  
زمانی سرزمین ما  
هزاران چشمهء جاری شیرین داشت  
و در هر چشمه ای  
هزاران ماهی زیبا شناور بود  
هزاران ماهی زیبا شناور بود



## قاصدک

بی صدا در کوچه ها فریاد می زد

قاصدک ، تنهای تنها بود

بی صدا می گفت

بی صدا تر می سرود

با قلم هم بی صدا باید



گریه ای هم بی صدا باید

حتی ، ناله ای هم

بی صدا در کوچه ها فریاد می زد

قاصدک تنهای تنها بود

واژه های گل ، در این صحرا

چه پر پر گشته ، پژمرده

چه خالی شد ، این سرزمین

چه صحرای سوزان شده این زمین

و در این زمین ، سرزمین باز هم قاصدک می سرود

و در کوچه ها پرسه می زد

به دنبال یاران ، به دنبال باران

همان نخل های سر بریده

و هر لحظه بر لب

سرودی ، ندایی ، قنوتی و اشکی و آهی

# و می دید تنهائی خویش را

۱۳۷۲



## خالق آب و گلدسته ها

سایه های سیاهی ، در شب سرد

نیست مردی ، مروّت

کوچ کردند ، خیل مردان این شهر

روشنی رفت ، خورشید خاموش

ظلمت و جهل ، با هم هم آغوش

واژه های دروغین در این شهر جاریست

باز هم اشک در چشم من خانه کرده

دردِ من را نوشتن کمی چاره کرده

مثل صوت اذان

بوی باران دلم را کمی تازه کرده

من چه دل نازکم

چشم هایم آسمانیست

این زمین و زمان جای من نیست

کاشکی من اذان می شدم ، یا موءذن

روی گلدسته ها جای من بود

عشق بازی ، با خدا کار من بود

دوست دارم خدا را

دوست دارم خدا را

خالق آب و گلدسته هارا



## زندگی فوتبالی

زندگی ما فوتبالی ست

تو خونه ها جاتون خالی ست

مادر که جارو می کنه

پدر هیا هو می کنه

اون داره فوتبال می بینه

قرمز و آبی جنگ دارن

یه عمریه کلک دارن

اون یکی آقای گُله!!!  
اینو بدون خیلی خُله  
با این که خیلی پول داره  
فهم و شعوری نداره  
هزار تا فحش و ناسزا  
از دهنش بیرون می یاد  
آقای گل مولای ماست  
یعنی علی مرتضی ست  
اونی که شب ها گل می زد  
به خونه ها او سر می زد  
تو کوله نون و خرما داشت  
توی دلا ماءوایی داشت  
یتیمارو پدر بودش  
بی کسارو کسی بودش

نیمه شب ها گل می زد

فقیرارو او سر می زد

زندگی ما فوتبالی ست

نه پُر

که خیلی هم خالی ست

داوری هم چه داوری؟

یا این وری یا اون وری!

هزار تا فحش و ناسزا

یا که روا ، یا ناروا

زندگی ما فوتبالی ست

نه پُر ، که خیلی هم خالی ست

سیاست عجیبه

تا وقتی که ما ابلهیم

دنبال این ها می رویم

اونا سوارمون می شن

دوشنبه ها خر تو خره

نود که خیلی بد تره

این تغارو هم می زنه

یک شوی رنگوارنگ داره

تا دم صبح کلک داره

چنتا مزخرف می یاره

کناره میزی می کاره

آتیش بیار معرکه

شاطر کرمونی پوره

آهای جونای رشید

چرا شما ها خل میشید

اون یکی خیلی قرمزه

بی اندازه بی ترمزه



اون یکی خیس آبیہ

مثل حسن کبابیہ

هر کسی دنبال یه رنگ

شهر ما هم شهر فرنگ

پشت تمام بازی ها

سیاست عجیبیہ

سیاست امروز ما

سیاست کثیفیہ

یک عالمه پول و دلار

هی داره جابه جا می شه

یه روز داره این می خوره

یه روز یه....دیگه

ما هممون سر کاریم

بی خود به هم گل می زنیم

فکر می کنن ما ابلهیم

سیاست امروز ما

سیاست کثیفیه

هیچکی به فکر شما نیست

هیچ سیری فکر گشنه نیست



## کسوف

بس کسوفی عظیم می بینم

خواب و بیدار

یا که یک کابوس

باید بخوانم نماز آیاتی

تشنگی بیداد می کند

کو آب؟!!

تا وضو سازم

خاک پاکی دگر نمی بینم

تا تیمم کنم به جای وضو

دست و پا بسته ای، در برهوت

گمشده قبله ام

کدامین سو؟!

باید این روزها نماز بگذارم



## نسل سومی ها

وقتی که تاریخ می خونی

باید تو اینو بدونی

زمین همین طوری بوده

جنگل و کوه و آسمون

تا دریاها بیرون

با ابر و باد و رودها

درخت ها و شاخه ها

با میوه ها و حیونا  
همیشه اینجوری بودن  
فرقی نکرده ای بابا  
همیشه اینجوری بوده  
فقط کمی پخته ترن  
یعنی که خوشمزه ترن  
عقیده من چی چیه ؟  
نسل ما نسل خوبیه  
یعنی که پخته تر شدن  
فهمیم و محترم ترن  
روسری ها رفته بالا !  
آستین پیرهنها کوتاه !  
دختر آرایش دارن !  
جوونا خوب ساز می زنن !  
هر جا که جشن و شادیه  
باید برقصین همینه

اینا چیز عجیبی نیست  
شادی کار غریبی نیست  
اگر که نسل قبلی ها  
خسته و دلمرده بودن  
یا همشون زنده به گور  
یا پشت پا خورده بودن  
یا سرشون رفته کلاه  
یک کلاه کثیف و تنگ  
وقتی که سر درد می کنن  
هی هوس جنگ می کنن  
بشین بابا نگاهی کن  
کلاه خود را قاضی کن  
اگر کلاه رفته سرت  
با من دیگه جنگی نکن  
اون که کلاه گذاشت سرت  
من نبودم ، من نبودم

بیا و اعتراضی کن

زنجیرارو پاره بکن

دست و پاتو رها بکن

عقیده تو سوا نکن

بیا که مهربون بشیم

بیا که هم عقیده بشیم

یکدل و هم زبون بشیم

با هم همه شادی کنیم

زنجیرارو پاره کنیم

تفکیک نسلی نکنیم

پیر و مسن و هر جوون

جشن بگیریم هممون

چشما اگه پاک باشن

دلا اگه صاف باشن

چه فرق داره ، آسین کوتاه یا که بلند

روسری فرقی نداره ، رنگ و وارنگ



نوای موسیقی میاد ، ترانه ناب می خواد

چنگ دل و کوک می کنم

با ذخمه سازی می زنم

گریه امونمو بُرید

خدا همه اشکامو دید

یک پسر جوون دارم

یک یار مهربون دارم

موهاش فری بود یه روزی

حالا موهاش سیخ سیخیه

جوونی ام جوونیه

دوس داره این مدل باشه

باید جوونی بکنه

گر نکنه اون مریضه

جوونی یعنی چرخ نو

چرخ نو قر قری داره

ماها می گیم نسل اینا

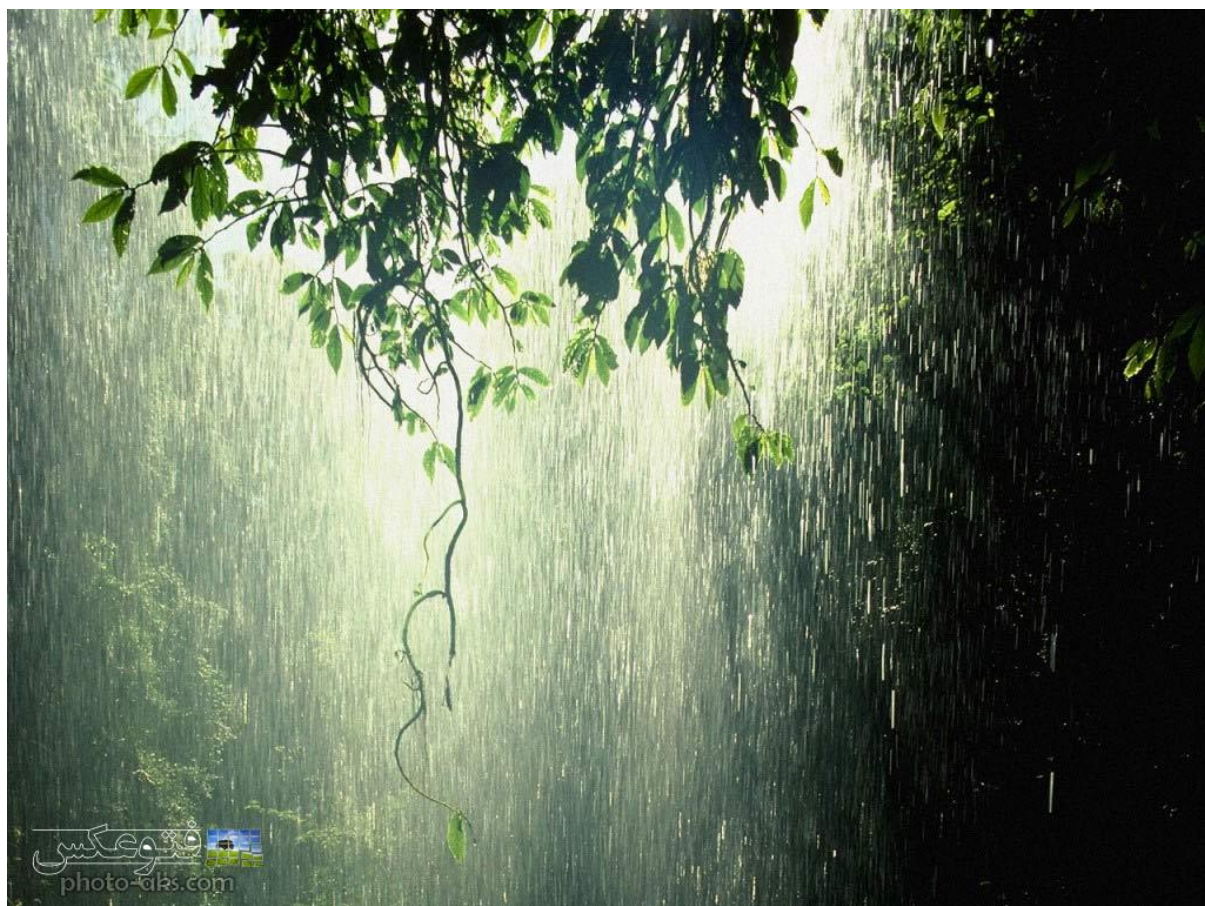
با ما هزارتا فرق دارن  
دروغ می گیم ، دروغ می گیم  
اینو خودم سراغ دارم  
ما هم وقتی جوون بودیم  
جسور و مهربون بودیم  
ولی اینا شجاع ترن  
اگه که جنگی پیش بیاد  
می بینی خیلی بهترن  
نسل جوون ، نسل شجاع و مهربون  
کلاه نمیره سرشون  
کلاه نمیره سرشون  
موعظه شون همیشه کرد  
آینه میذارن جلوتون  
اگه که آستین ها کوتا س  
روسری ها رفته ، بالاس  
موسیقی رپ می خونن

خوب بدونید ، خوب بدونید

این ها همش یه اعتراض به اون بالاس

این ها همش یه اعتراض به اون بالاس

خرداد ۸۷



## صدای بارون

بارون اومد دلم کمی خیس شد

زمین جنگل دلم لیز شد

برگای زیر پای من می خونن

شعر و غزل های قشنگ میدونن

یه برگ سبز هزار تا مثنویه

میون جنگلا بین چی چیه

صدای بارون دل و دیوونه کرد  
مه تو هوا پیچید و خوب خونه کرد  
درختا دوش گرفته و هماغوش  
صدای رودخونه رو می کنن گوش  
نسیم پر طراوتی وزیده  
غم های عالم همگی رمیده  
میون این جماعت خدایی  
دلم رها شد به خدا رهایی  
دارم می رم بالای کوه بخونم  
اذون بگم همون بالا بمونم  
سجاده مو پهن کنم رو ابرا  
گریه کنم بشم مته بارون ها  
هی ببارم تا همه جا سبز شه  
نماز بارون بخونم تا دلامون مست شه  
ساقی در میخونه رو باز کن  
ساز دل شکسته مو ساز کن

بذار پیام مطرب میخونه شم  
ساقی این بزم و طرب خونه شم  
جرعه ای از می طهورا بده  
این کس بی کس و خدا راه بده  
بذار کف میخونه جاری بشم  
ساقی این بزم خیالی بشم  
خیال بی خیالی ام تو هستی  
خوب می دونم در و به روم نبستی



## ماهیگیری

دلَم می خواد آب بشم جاری شم

تو بستر رودخونه ها راهی شم

از بالای قلّه ی کوه سرازیر

تا لب دریا برسَم ماهی شم

آب همون ماهی تشنه لبه

وقتی به ماهی می رسه بی غمه

ماهی و آب همدیگر و دوست دارن

یار همن لب رو لب هم دارن

ماهی دیدی تو دل آب می رقصه  
با ساز آب کوک می شه و می رقصه  
سمفونی ماهی و آب قشنگه  
صدای این سمفونی آبی رنگه  
آبی همون رنگ خدایی ماست  
ماهی من تو تنگ خونه تنهاست  
همش دو روزه که دلم بی ماهی ست  
کار دلم همیشه بی قراری ست  
رودخونه ی ماهی من بی صداست  
رودخونه ی بی ماهی بی محتواست  
ساز دل رودخونه غمگین شده  
کوک همیشه سازش و سنگین شده  
چشمای رودخونه به نم نشسته  
شاید دل رودخونه مون شکسته  
باید یه کاری بکنم رودخونه رو جاری کنم



از همه سنگا بگذرم بسترمو جاری کنم  
تا برسم به جایی که ماهی من اونجا باشه  
لبی بگیرم از لباس تا عشق ما کاری بشه  
شاهد این شعر قشنگ بالای اون کوه بلند  
میون جنگلای سبز تو آسمون آبی رنگ

رو پر هر ابر سفید

فقط خداست فقط خداست

فقط اونه که می دونه

چقدر ما عاشق همیم

اونی که من رو دوست داره

نوک می زنه به قلابم

با نوک اون مست میشم

از زیر آبای بلور

چشمای اونو می بینم

اشکای اونو می بینم

نوک زدنش ، بوسیدنش

رقصیدنش رو می بینم

قالب دل باز میشه

ساز دلم ساز میشه

چنگ نوازی می کنم

مست و پریشون که میشم

واله و شیدا که میشم

گاهی صدای گریه هام

تا نوک ابرا می رسه

گاهی صدای خنده هام

تا ته دریا می رسه

وجود من سبز میشه

بارون میشه

جنگل و آسمون میشه

دریای بیکرون میشه

تمام هستی دلم

ماهی مهربون میشه

حالا دلم تاب نداره

چشمای من خواب نداره

مستم و مست و دیوونه

ساقی بزم و میخونه

همه وجود من شراب

شراب ناب ناب ناب

چشمای من ساقی تو

دلم خمار دل تو

میخونه ام خراب تو

ساقی میشی حالا برام؟

قربون اون چشات برم

نگاه و خنده هات برم

قهرا و عشوه هات برم

بانگ صدا از اون بالا

به من می گفت همون خدا

عشق فقط جاری میشه

مبارک و کاری میشه

از همون روز ازل

هر دوتاتون جاری بودین

عاشق و دیونه ی هم

هر دوتاتون ساقی بودین

اینا همش کار منه

دلَم می خواست جاری بشین

ماهی قرمز دلَم

حالا تو دریای دلَم

قرار و آروم نداره

می بینه من بخار میشم

میرم بالا ، بازم بالا

حالا شدم یه تکه ابر

من اون بالا و اون پایین

صدای خنده ی خدا

می پیچه اون بالا بالا

ماهی چشاش گریه ایه

جدایی کار بدیه

بازم صدای خنده ها

خنده های همون خدا

می پیچه اون بالا بالا

خداست که عاشق ترینه

وقتی که اینو می بینه

با یک اشاره ی خدا

ماهی کبوتری میشه

پر می زنه میره بالا

اون بالا بالا بالاها

تا میرسه به ابر خود

باز دوتا عاشق باهمند

یعنی سه تایی باهمند

کبوتر و ابر و خدا

کبوتر و ابر و خدا



## مهمونی دلم

مهمونی دلم چه زود پا گرفت

دلم میون جنگلا جا گرفت

دل حزین و خسته ام شاد شد

باغ دلم گل داد و آباد شد

اگر چه این درختا بی زبونن

زبون شعرو میدونن می خونن

شعور هر آدمی سبزی اوست

سبزی هر آدمی مستی اوست  
میون جنگلا همیشه مستم  
کنار رودخونه عشق نشستم  
عاشقی و عشق طبیعت ماست  
طبیعت عشق همیشه زیباست  
وقتی که مستی به درخت نگاه کن  
چشماتو وا کن اونا رو صداکن  
برگای سبز اونا آیه هستن  
واسه همینه که همیشه مستن  
مهمونی جنگل من خدائی ست  
ساز تموم مهمونی رهایی ست  
چشمای من جنگلی دو روزه  
لب های من شعری شده می سوزه  
چقدر دلم می خواست لبام شعری شه  
با جنگل و رودخونه ها جاری شه



بريم بريم تا كه خدايي بشيم

ميون اين جنگلا ساقى بشيم



خانه ام گنج است

کار من رنج است

درون دکان است

دکان

همان دکه نان است

خانه ام گنج است

خانه شعر است

خانه ام رنگی است

یار نقاشی

رنگ این خانه

نقش او باشد

نقش جانانه

در حیاط ما سبزه می روید

باغچه دارد با درخت گردویی

که علی باغبان آن گردوست

در زمانی دور

پسرم گردویش به خاک سپرد

او نمی دانست بخشش اش به زمین

باز بر او می دهد گردو

این زمان حال است

درخت گردویش غرق در گردوست

سایه اش ، سایه خانه

مغز گردویش در کنار صبحانه

پسرم علی می خندد

پسرم علی می خندد



Enekaas .com

© 2008 JGEL FRANCE

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی ست

